

* از زمان برچیده شدن نفوذ انگلیس، آمریکا خلیج فارس را حوزه قرق خود میدانسته ولی چنانچه شورای امنیت حفاظت خلیج فارس را بعهده گیرد، بی تردید نقشی مهم و موجه در این منطقه به شوری سپرده خواهد شد.

* مشکلات اقتصادی داخلی و پیچیده و غیر قابل پیش بینی بودن جریانات سیاسی در جهان سوم، به شکل گرفتن يك سیاست خارجی واقع بینانه تر، ملایم تر و محتاط تر در کرملین کمک کرده است.

(بخش دوم)
خاورمیانه

بعداز آسیا، خاورمیانه مهمترین منطقه در برنامه سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوری به شمار میرود و پیشنهادهای گورباچف در باره برگزاری يك کنفرانس بین المللی برای حل مسئله اصلی در خاورمیانه یعنی اختلاف ا- ا ب و اسرائیل، در واقع ادامه خط مشی دیرین آن کشور است. هرچند، گورباچف با جدیت و حرارتی بیش از اسلافش این هدف را تعقیب کرده و همانند سایر زمینه ها از خود انعطاف تاکتیکی نشان میدهد. تردیدی نیست که رهبر جدید شوری این نکته را تشخیص می دهد که با وجود عدم یکپارچگی در سازمان آزادیبخش فلسطین و فقدان روابط رسمی دیپلماتیک میان مسکو و تل آویو، نقش شوری در چنین کنفرانسی به شدت محدود خواهد بود. همچنین تمایل سوری به کسب حداکثر امتیازات در برابر اسرائیل از جمله موانع پیشرفت کار بوده است. ظرف دو سال گذشته، میخائیل گورباچف ضمن کوشش برای فائق آمدن بر این مشکلات، در صدد بوده است تماس و ارتباط با دیگر کشورهای منطقه را افزایش داده و بطور کلی نسبت به گذشته نقش مؤثرتری در خاورمیانه ایفا نماید. روابط دیپلماتیک با عمان و امارات عربی متحده به ترتیب در سپتامبر و نوامبر ۱۹۸۵ برقرار گردید. ریژکوف (Ryzhkov) نخست وزیر شوری مذاکراتی با وزیران نفت کشورهای عرب بعمل آورده و اتحاد شوری به عنوان بزرگترین تولیدکننده نفت جهان، برای تعیین قیمت های باثبات در بازار بین المللی همکاری نموده است. در دو سال گذشته مبادلات بازرگانی با عربستان سعودی تا اندازه قابل ملاحظه ای افزایش یافته و روابط با مصر به نحو محسوس رویه بهبود گذاشته است. در سال ۱۹۸۶، ولادیمیر بولیاکوف بمنظور گفتگو پیرامون اوضاع خاورمیانه و همچنین زمان بندی مجدد باز پرداخت بدهی های مصر به اتحاد شوری، دوبار به قاهره سفر کرد. بولیاکوف که سرپرستی بخش خاورمیانه در وزارت امور خارجه را بعهده دارد قبلا سفیر شوری در قاهره بود که در سال ۱۹۸۱ توسط انورسادات اخراج گردید. ولادیمیر پتروفسکی معاون وزارت امور خارجه جدید میان دو کشور، از پایتخت مصر دیدن مقدمات يك موافقتنامه بازرگانی جدید میان دو کشور، از پایتخت مصر دیدن نمود. جزئیات مربوط به این موافقتنامه در دسامبر همان سال ضمن اقامت دو هفته ای رئیس بانک دولتی شوری در مصر، مورد بررسی قرار گرفت. از هنگامی که گورباچف قدرت را به دست گرفته، جلساتی با شرکت مقامات روسی و اسرائیلی برگزار شده است و هرچند مسکو این مطلب را انکار می کند که با سرعت در صدد برقراری مجدد مناسبات سیاسی با اسرائیل (که بعداز جنگ ۱۹۶۷ قطع شده است) میباشد، لکن بی تردید هدف نهایی چیزی جز این نیست. همچنین شمار یهودیانی که برای رفتن به اسرائیل اجازه خروج از شوری دریافت می کنند در حال افزایش است و این امر احتمالا باید در پرتوی همان هدف نگریسته شود.

گورباچف از طریق تهاجم دیپلماتیک خود در خاورمیانه به موفقیت های زیادی نایل گردیده است. با از دست رفتن مصر و پیوستن آن کشور به اردوگاه غرب در دهه ۱۹۷۰، نقش اتحاد شوری در خاورمیانه منحصر به پشتیبانی از کشورهای تندرو یعنی لیبی و سوریه گردید و روابط با این دو نیز عمدتا محدود به معاملات تسلیحاتی بود. این امر مشکلات چندی برای گورباچف بوجود می آورد. زیرا نه تنها حضور محدود در خاورمیانه، نقش شوری در تمامی منطقه را کاهش می داد بلکه سوریه و لیبی آماج حمله و اتهامات غرب بوده و بمنزله پیشگامان تروریسم بین المللی معرفی می شدند. بعلاوه این دو کشور روشی سازش ناپذیر در برابر اسرائیل و موضعی خاص در

گورباچف و جهان سوم

درسهای گذشته

نویسنده: Shearman
World Quarterly Vol. 9 No. 4 Oct. 1987
منبع:

قبال وحدت سازمان آزادیبخش فلسطین و بطور کلی آرمان اعراب است. گورباچف از طریق دیپلماسی پیچیده و يك رشته سیاست های عملی که به سوی تغییر و بهبود این وضع برداشته است بدین ترتیب که بعرض می آید به کشورهای محافظه کار عرب گردیده و همانگونه که در بالا اشاره شد، روابط با مصر را بهبود بخشید و او با احتیاط خود را از مسئله تروریسم دور نگاه داشته و صرفا اقدامات تروریستی را که سوریه و لیبی از سوی غرب متهم به داشتن شده اند تقبیح نموده است. در همین رابطه، اتحاد شوری در هفته گذشته به کنوانسیون بین المللی منع گروهان گیری پیوست. با وجودی که مسکو بهره گیری سیاسی از تجاوز هواتی ایالات متحده در آوریل ۱۹۸۶ را با لکن عملا واکنشی ملایم که به کانالهای ارتباطی دیپلماتیک محدود خود نشان داد. میان اتحاد شوری و لیبی قرارداد دوستی و همکاری ندارد و درست نیست که از لیبی به منزله متحد شوری یاد شود. اتحاد شوری سوریه را که متکی به سلاحهای روسی میباشد برای موافقت خود با اسرائیلی ها در چهارچوب يك کنفرانس بین المللی گفتگو گذاشته است. همچنین گورباچف اصرار می ورزد که برزیدنت حافظ اسد خود را در جهت یکپارچگی سازمان آزادیبخش فلسطین که گرفتار جناح هاست، بکار برد. در جریان سفر رئیس جمهور سوریه به مسکو در ۱۹۸۷، رهبر شوری اظهار داشت که: «وجود چند دستگی، اختلاف مناقشات در جهان عرب که کاملا توسط امپریالیست ها مورد بهره برداری می گیرد، مایه تأسف است». گورباچف بر ضرورت وحدت و انسجام بین المللی صلح بین المللی در باره خاورمیانه تاکید نمود. با این تصادفی نباشد که حافظ اسد خود را در گفتگوها ملایم تر ساخته و یکپارچگی سازمان آزادیبخش فلسطین کمک نموده، و حتی با دانش سنتی خویش یعنی عراق به مذاکره پرداخته است. عمدتا در نتیجه تاکتیک های گورباچف در خاورمیانه است که کشورهای میانه روی ممالک خارج از منطقه، بطور روز افزون موجه بودن نقش فعال شوری هرگونه کنفرانس صلح بین المللی را می پذیرند.

میخائیل گورباچف برآتبیش از اسلاف خود به ایفای يك نقش فعال در تضمین ازادی رفت و آمد کشتیهای بازرگانی در خلیج فارس تمایل میدهد و به این ترتیب، تهاجم دیپلماتیک شوری در خاورمیانه تا حدودی فارس گسترش می یابد. در اینجا کویت است که نخستین بار از این جهت می خواهد حمایت از کشتیهای آن کشور را بعهده گیرند و اتحاد شورونفتکش در اجاره کویت داشت، به این درخواست پاسخ مثبت می دهد. برزیدنت کارتر بود که از خلیج فارس به عنوان منطقه ای حیاتی برای امنیت آمریکا یاد کرد. غرب وابستگی زیادی به نفت خلیج فارس و تضمین مصونیت این ناحیه از نفوذ و دست اندازی اتحادشوری مرکزی «دکترین کارتر» به شمار میرفت. با ظهور نشانه های سیاست شوری در منطقه چه از جهت دیپلماتیک و چه از لحاظ نظامی، حکومت لزوم ایفای يك نقش مؤثرتر برای نشان دادن حضور آمریکا در خلیج فارس احساس نمود. جنگ ایران و عراق خلیج فارس را به صحنه خطرناکی گردانید و بر قدرت تبدیل کرده است. در ششم ماه مه ۱۹۸۷ يك کشتی باری از سوی قایق های توپدار ایرانی مورد حمله قرار گرفت و يك ماه بعد در چند ساعت، يك نفتکش روسی در نزدیکی سواحل کویت با مین برخورد کرد. ناو آمریکائی استارک توسط يك هواپیمای جنگنده عراقی هدف موشک و این هیچیک از دو ابرقدرت مستقیما دست به حمله متقابل نزدند بلکه به حضور در منطقه و درگیری بیشتر تمایل نشان دادند. البته این امر مستقیما



تقریباً هر کشوری بود که از چنین روابطی استقبال می کرد. به هر حال، هر جا که فرصتی پیش آمد، حکومت برژنف تعهدات قابل ملاحظه سیاسی، اقتصادی و نظامی در قبال آندسته از کشورهایی که «پیشرو» به حساب آمده و در راه سوسیالیسم گام بر می داشتند، بعهدہ گرفت.

گورباچف در مارس ۱۹۸۵، هنگامی که پی آمد سیاست های گذشته در آفریقا را بررسی می کرد، دلایل چندانی برای خشنودی نداشت. در بخش عربی شمال آفریقا، مصر قرارداد دوستی و همکاری را بطور یکجانبه لغو کرده بود، همانگونه که قبلاً ذکر شد، روابط بالیبی - کاملاً رضایتبخش نبود و در هر صورت این سیاستها نفوذ مسکو در خاورمیانه را کاهش داده بود. از یک جهت این امید وجود داشت که شاخ آفریقا که از لحاظ ژئو-استراتژیک حائز اهمیت فراوان است، به شکل قلمروی سوسیالیسم درآید، ولی اتحاد شوروی نتوانست از بروز جنگ در اوگانند جلوگیری کند و بالتبجیه هنگامی که زیاد باره در ۱۹۷۷ یکطرفه پیمان دوستی و همکاری با مسکو را ملغی ساخت، سوماتالی را از دست داد.

در جنوب آفریقا، پس از فرو ریختن امپراطوری پرتغال در دهه ۱۹۷۰، اتحاد جماهیر شوروی موفق شد در دو کشور رخنه کند، ولی هر دوی این کشورها فقیر و درگیر مبارزه با بحران اقتصادی و شورشهای مسلحانه بودند. در مورد زیمبابوه، برژنف در مبارزات استقلال طلبی از گروه ضعیف تر انکومو حمایت کرده بود و در نتیجه روبرت موگابه نخست وزیر، در ابتدای زمامداری خود از مسکو دوری گزید. سایر کشورها نظیر ماداگاسکار و سیشل نیز که بعنوان «پیشرو» معرفی می شدند، پیوندهای خود را با غرب مستحکم نموده بودند و حتی دو یار و مشتری اصلی اتحاد شوروی یعنی آنگولا و موزامبیک، در حالیکه از جهت ملزومات نظامی شدیداً به مسکو متکی هستند، از زمان استقلال عملاً وابستگی بازرگانی خود به غرب را افزایش داده اند. بطور کلی شوروی در آفریقا نفوذ و جای پای چندان استواری ندارد ولی آیا گورباچف برای بهبود این وضع در تلاش است؟

با مروری بر سخنان و اسامه های گورباچف در زمینه سیاست خارجی شوروی، این نکته روشن می گردد که وی از شکست های گذشته درسهایی فرا گرفته است. استعمار زدائی که خیلی روی آن حساب می شد اینک تقریباً تحقق یافته در حالیکه شوروی به نتایج مورد انتظار در آفریقا دست نیافته است. ناسیونالیسم، که اتحاد شوروی درصدد بهره برداری از آن بود، برخلاف امیدواری قبلی، به راه و شیوه توسعه از نوع سوسیالیستی منجر نشده است. در ارسال تجهیزات نظامی برای معدود کشورهای «پیشرو» و مداخله مشترک با کوبائی ها در مناقشات آفریقائی، وزن و نفوذ بیشتری برای اتحاد شوروی نزد مشتریان به بار نیآورده است. گویاترین نمونه، موافقت نامه های عدم تجاوزی است که با وجود مخالفت مسکو، با یا در میان واشینگتن میان آفریقای جنوبی، آنگولا و موزامبیک به امضاء رسید. اتحاد جماهیر شوروی به خاطر نداشتن مناسبات رسمی دیپلماتیک با آفریقای جنوبی، حتی اگر میخواست، قادر نبود خدمتی در این زمینه ارائه کند. شوروی ممکن است در صحنه جهانی یک ابر قدرت نظامی باشد ولی از نظر سیاسی و اقتصادی در مقایسه با ایالات متحده آمریکا به مراتب ضعیف تر است. درسی که گورباچف میتواند فرا گیرد، در درک نیازها و کمبودهای اتحاد شوروی نهفته است بدین ترتیب که اگر مسکو مایل به تقویت موقعیت خویش در آفریقا است، باید سرمایه گذاری سیاسی خود در این قاره را بیشتر کند. همانگونه که قبلاً اشاره شد، گورباچف برخی از موفقیت هائی را که در خاور میانه بدست آورده است، مدیون بهبود روابط سیاسی و اقتصادی با مصر میباشد.

از تباری شوروی و ایالات متحده بمنظور بازنگهداشتن خلیج فارس برای کشتیرانی بین المللی نبود بلکه بیشتر از تلاش اتحاد شوروی در بهره برداری یکجانبه و نیز واکنش آمریکا برای حفظ موقعیت برتر خویش سرچشمه می گرفت.

یکی از هدفهای حکومت برژنف در دهه ۱۹۷۰ آن بود که تایید و شناسائی ایالات متحده را در مورد مقام اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یک ابر قدرت جهانی همطراز آمریکا، و نیز یک نیروی سیاسی که مشارکت آن در حل اختلافات مهم بین المللی ضرورت دارد، بدست آورد. به نظر گورباچف این هدف، تا اندازه ای بخاطر پیوندهای ضعیف سیاسی و اقتصادی بین مسکو و جهان سوم، تحقق نیافته است. سیاست گورباچف در خاور میانه را باید در پرتوی همین واقعیت نگریست، چرا که ملاحظه می شود اتحاد شوروی به فکر تقویت مناسبات سیاسی و دیپلماتیک با کشورهای محافظه کار منطقه افتاده است. با افزایش حضور و نفوذ شوروی در این خطه، میخانیل گورباچف در صدد است تا موافقت آمریکا را درباره نقش بزرگتری برای اتحاد جماهیر شوروی بدست آورد. با توجه به اینکه موضوع مشارکت شوروی در کنفرانس صلح بمنظور حل مشکل اصلی اعراب و اسرائیل هر روز بیشتر پذیرفته می شود، استراتژی فوق الذکر دست کم موفقیت های محدودی خواهد داشت. بعلاوه، عناصر نیرومندی در واشنگتن طرفدار این نظر هستند که حفاظت از خلیج فارس باید بعهده شورای امنیت سازمان ملل متحد گذاشته شود و در اینصورت، بی تردید در منطقه ای که ایالات متحده آمریکا (از زمان برچیده شدن نفوذ انگلیس، بعد از جنگ جهانی دوم) بطور سنتی حوزه قرق خود بحساب می آورده است، نقشی مهم و موجه به شوروی سپرده خواهد شد.

آفریقا

از سیزده قرارداد دوستی و همکاری که اتحاد شوروی از دهه ۱۹۷۰ به بعد با کشورهای جهان سوم منعقد نموده، شش قرارداد با ممالک آفریقائی بوده است. با توجه به جریان استعمار زدائی و خروج نیروهای استعمارگر اروپائی بعد از ۱۹۴۵، چنین بنظر می رسد که آفریقا قاره ای با بهترین زمینه ها برای افزایش نفوذ شوروی باشد.

در حقیقت، مداخلات اتحاد شوروی در مناقشات آفریقا طی دهه ۱۹۷۰، تا اندازه زیادی باعث تضعیف روند تنش زدائی میان دو ابر قدرت گردید زیرا این تصور را در ایالات متحده بوجود آورد که اقدامات شوروی در آنگولا و اینوی، با آندسته از اصول اساسی که زیربنای مناسبات جدید دو ابر قدرت فرض میشد، مغایرت داشته و بمنظور بهره برداری یکجانبه طرح ریزی شده است.

بنابراین در واشنگتن، «تنش زدائی» به منزله راهی یکطرفه در جهت منافع اتحاد شوروی تلقی می گردید. هر چند، واقعیت امر تا حدودی غیر از این است. چه بخاطر دگرگون شدن ساختار نظام بین المللی، فرو ریختن امپراتوریهای اروپائی، و پیدایش سیستم دو قطبی در موازنه جهانی قدرت، اتحاد شوروی و آمریکا هر دو در پی بهره برداری از تحولات منطقه ای در قاره آفریقا بودند. یکی از علل شکست روند تنش زدائی، فقدان هرگونه قاعده و ضابطه در مورد رفتار و عملکرد ابر قدرت ها در صحنه جهان سوم بوده است. خروشچف در نظر داشت از طریق کمک رسانی و مساعدت به رادیکال ترین کشورهای آفریقائی، و اکثراً به صورت اجرای برنامه های بسیار آبرومند، مانند ساختمان سد اسوان در مصر، نفوذ اتحاد شوروی را تأمین نماید. استراتژی برژنف که با همان هدف افزایش نفوذ در آفریقا طرح ریزی شده بود، بیشتر جنبه واقع بینانه داشت، چه وی در صدد برقراری پیوندهای سیاسی و اقتصادی متضمن منافع متقابل با

۱۹۸۵	۱۹۸۰	۱۹۷۵	۱۹۷۰	۱۹۶۰	۱۹۵۰
۵۴/۹	۴۸/۶	۵۱/۸	۵۵/۶	۵۳/۱	۵۷/۴
۶/۲	۵/۱	۴/۵	۹/۶	۲۰/۱	۲۳/۷
۲۶/۷	۳۳/۶	۳۱/۳	۲۱/۳	۱۹	۱۵
۱۲/۲	۱۲/۷	۱۲/۴	۱۳/۵	۷/۹	۳/۹

جدول ۲: فرارادهای دوستی و همکاری شوروی با کشورهای جهان سوم

کشور	تاریخ	مدت
مصر	مه ۱۹۷۱ (در مارس ۱۹۷۶ لغو شده)	۱۵ سال
هند	اوت ۱۹۷۱	۲۰ سال
عراق	آوریل ۱۹۷۲	۱۵ سال
سومالی	ژوئیه ۱۹۷۴ (در نوامبر ۱۹۷۷ لغو شده)	۲۰ سال
انگولا	اکتبر ۱۹۷۶	۲۰ سال
موزامبیک	مارس ۱۹۷۷	۲۵ سال
ویتنام	نوامبر ۱۹۷۸	۲۰ سال
اتیوپی	نوامبر ۱۹۷۸	۲۰ سال
افغانستان	دسامبر ۱۹۷۸	۲۰ سال
یمن جنوبی	اکتبر ۱۹۷۹	۲۰ سال
سوریه	اکتبر ۱۹۸۰	۲۰ سال
کنگو	مه ۱۹۸۱	۲۰ سال
یمن شمالی	اکتبر ۱۹۸۴	۲۰ سال

بود. در دسامبر ۱۹۸۵ به مسکو سفر کرد و پروژه های مشترکی را مورد گفتگو قرار داد.

*** استعمار زدائی که خیلی روی آن حساب میشد، اینک تقریباً تحقق یافته در حالیکه مسکوبه نتایج مورد انتظار در آفریقا دست نیافته است، همچنین برخلاف امیدواری قبلی، ناسیونالیسم به راه و شیوه توسعه از نوع سوسیالیستی منجر نشده است.**

در سال ۱۹۸۶، حراره میزبان کنفرانس سران کشورهای عضو نهضت عدم تعهد، یعنی تشکیلاتی که گورباچف از جهت انتشار و گسترش تبلیغات شوروی در زمینه خلع سلاح و نظم نوین اقتصاد بین المللی، اهمیت خاصی برای آن قائل است، بود. در این رابطه، سمت موگابه بعنوان رئیس فعلی نهضت عدم تعهد موجب میشود که در میان بسیاری از کشورهای آفریقائی، زیمبابوئه به صورت هدف مهمتری برای دیپلماسی گورباچف در آید. در فاصله سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۷، اتحاد شوروی همچنین با لیبریا تجدید رابطه کرده و پیوندی نظامی و اقتصادی خویش با نیجریه و تانزانیا را افزایش داده است. در این مدت شماری از رهبران آفریقائی از مسکو دیدن کردند و گورباچف دعوت سفر به برخی از کشورهای این قاره، از جمله الجزایر، ماداگاسکار و موزامبیک را پذیرفته است.

اتحاد جماهیر شوروی از مدتها پیش منبع اصلی تامین اسلحه و کمک به کنگره ملی آفریقا (ANC) برای مبارزه با نظام آپارتاید در آفریقای جنوبی بوده است. هرچند این روند در دوره زمامداری گورباچف ادامه یافته ولی قربانی دست است حاکی از اینکه موضع شوروی در قبال آفریقای جنوبی صوری کمتر رادیکال و بیشتر واقع بینانه به خود می گیرد. برای مثال، گورباچف نکته را روشن ساخته که از تروریسم علیه مردم غیر نظامی پشتیبانی نمی کند و گلب استاروشنکو، از اعضای آکادمی علوم شوروی، طریق زیمبابوئه برای دستیابی به استقلال را نمونه و سرمشق برای آفریقای جنوبی می داند. استاروشنکو در گزارشی با عنوان «مشکلات مبارزه با نژادپرستی، آپارتاید و استعمار در آفریقای جنوبی» که به دومین کنفرانس شوروی - آفریقا منعقد در مسکو (۲۴ تا ۲۶ ژوئن ۱۹۸۶) تسلیم شد، به ضرورت «سازش و تضمین هائی» برای اقلیت سفیدپوست اشاره کرده است. او پارلمانی متشکل از دو مجلس را بر اساس تساوی شرایط نمایندگی و حق و توتو برای هر یک از جوامع سیاه و سفید پوست، پیشنهاد می کند. به نظر یک کارشناس غربی مسائل آفریقا این پیشنهادات شوروی «... به نظرات رئیس جمهور آفریقای جنوبی نزدیک تر است تا کنگره ملی آفریقا». گورباچف بمنظور کسب نفوذ بیشتر در دولت های میانه رو و نیز توجیه و قبولاندن نقشی همبایه آمریکا برای شوروی در در صلح، خود را از کسانی که در اختلافات منطقه ای از زیاده طلبی جانبداری می کنند، دور میسازد. رهبر اتحاد جماهیر شوروی خواستار حل مناقشات سیاسی در جنوب آفریقا، بر اساس سازش متقابل طرفین مخصوصاً تحت نظارت سازمان ملل متحد شده است. همچنین پیرامون موضوع امنیت منطقه ای در جنوب آفریقا، گفتگوهای میان ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی بحمل آمده که البته منجر به «هی مسائلی نگردیده است ولی نکته مهم آن است که دو ابر قدرت اینک درباره بسیاری از موضوعات منطقه ای که در دهه ۱۹۷۰ موجب سستی متاسباتشان شده بود، به بحث و تبادل نظر پراخته اند.

آمریکای لاتین

آمریکای لاتین منطقه ای است که بطور سنتی از لحاظ استراتژی اقتصادی و سیاسی کمتر مورد توجه شوروی بوده است. قرار گرفتن این منطقه در محدوده ای که به نظر رهبری شوروی حوزه نفوذ آمریکا است، مانع گردید که تلاشی واقعی برای ورود و نفوذ به آن صورت گیرد. البته کوبا یک استثنا تلقی می شود و روابط بی همتای هاوانا - مسکو، میراث دوران زمامداری خروشچف و برزنف است، چه با احتمال زیاد اگر انقلاب کوبا بجای ۱۹۵۹ در دهه بعد اتفاق افتاده بود، شرایط کنونی وجود نمی داشت. همانگونه که در بالا اشاره شد استراتژی خروشچف در جهان سوم بر پایه دادن کمکهای عظیم به رژیمهای رادیکال بمنظور دور ساختن آنها از مدار غرب، استوار بود. به هرحال یکی از نتایج مثبت و موفقیت های استراتژی مزبور، دست گذاشتن روی جزیره ای در دریای کارائیب با فاصله فقط ۹۰ مایل از ساحل فلوریدا، در نیمکره غربی بوده است، هرچند، کوبا بارگرانی به دوش اقتصاد شوروی است و تخمیناً روزی ۹ میلیون دلار بصورت کمک و اعتبار، هزینه دارد.

اگر اظهارات رهبر شوروی راهنما و قرینه ای به حساب آید، او در پی آنست تا از طریق یک تهاجم پیچیده سیاسی و روی خوش نشان دادن به برخی از منافع اساسی مشترک میان بسیاری از کشورهای جهان سوم، موضع شوروی را در آفریقا و بطور کلی جهان سوم، اصلاح نماید. «خلع سلاح بمنظور توسعه» به صورت شعار و تکیه کلام گورباچف در آمده و بسیاری از پیشنهادات وی در زمینه خلع سلاح، در حقیقت پاسخی دیپلماتیک به درخواست کشورهای جهان سوم مبنی بر انعقاد قراردادهای کنترل تسلیحات میان ابر قدرت هاست. او همچنین موضوع «نظم نوین اقتصاد بین المللی» را مطرح ساخته و از مناسبات اقتصادی عادلانه تر میان ممالک پیشرفته صنعتی و کشورهای کمتر توسعه یافته پشتیبانی کرده است. در رابطه با حل و فصل اختلافات در جهان سوم، گورباچف، میانجیگری از طریق سازمان ملل متحد و احترام به حقوق بین الملل، گفتگو و مصالحه و سازش های قابل قبول برای طرفین را مورد تائید قرار می دهد.

دیپلماسی اشکار گورباچف، وی را سیاستمداری توانا معرفی می کند که عدم کارائی ابزار نظامی را جهت پیش برد منافع شوروی در مسابقه نفوذ با ایالات متحده آمریکا، به خوبی تشخیص میدهد. البته منظور آن نیست که گورباچف در صدد قطع حمایت نظامی از مشتریان و دوستان جا افتاده شوروی است بلکه بیشتر بدان معنی است که تا هنگامی که اصلاح و بهبود جایگاه سیاسی و اقتصادی اتحاد شوروی، هدف اصلی گورباچف را تشکیل می دهد، حکومت وی رغبتی به قبول تعهدات نظامی بیشتر در آفریقا نخواهد داشت. گورباچف در دو سال اول زمامداری، به موفقیت هائی در آفریقا دست یافته است ولی این پیروزی ها بیشتر ناشی از عوامل محلی و منطقه ای بوده است تا مهارت دیپلماتیک. به هرحال، رهبر شوروی با پند گرفتن از اشتباهات گذشته در دهه ۱۹۷۰، مراقب بوده تا کشورش را عمیقاً متعهد و درگیر نساخته و سایر هدفهای خود را در آفریقا به مخاطره نیاندازد. بعنوان مثال، جعفر نمیری رئیس جمهور سودان بر اثر کودتائی در ۱۹۸۵ برکنار شد و جانشینانش بمنظور نزدیکی به مسکو دست به زمینه چینی زدند و شماری از کمونیست های زندانی را به نشانه حسن نیت، آزاد کردند. در دوره ۱۶ ساله حکومت نمیری، روابط سودان و شوروی به شدت غیر دوستانه بود ولی پس از کودتا، افق امیدوار کننده ای برای تجدید پیوند های نزدیک با این کشور که از اهمیت ژئو - استراتژیک برخوردار و درکنار مصر، لیبی، چاد و اتیوپی قرار گرفته است، به چشم می خورد. اینک مناسبات دو کشور بهبود یافته ولی موضع اتحاد شوروی نسبت به تحولات داخلی سودان، به پیروی از سیاست صبر و انتظار، کاملاً بیطرفانه بوده است. در گذشته، این دگرگونی های می توانست در مسکو بسیار مثبت تلقی شده و فرصتی برای ورود شوروی به صحنه و ارائه پیشنهاد کمک از سوی آن کشور باشد. در هرحال، سودان در شرف یک جنگ داخلی و گرفتار قحطی، بحران اقتصادی و مشکل بزرگ مهاجرین است. نکته قابل توجه اینکه هنگام سفر صادق الهدی نخست وزیر جدید سودان به شوروی در اوت ۱۹۸۶، فرصت دیدار گورباچف به او داده نشده و موافقتنامه مهمی نیز به امضاء نرسید. از زمان به قدرت رسیدن گورباچف، روابط اتحاد جماهیر شوروی با زیمبابوئه نیز رو به بهبودی گذاشته است. رویت موگابه که ابتدا از مسکو فاصله گرفته

گورباچف این نکته را روشن ساخته که دیگر کشورهای جهان سوم نباید گویا به عنوان الگو و نمونه توسعه بنگرند زیرا از این پس، اتحاد شوروی نه مایل است و نه متواند کمکی در این سطح وسیع ارائه نماید. نیکاراگوئه مورد حسی در این زمینه است، چه از زمان انقلاب ساندنیستی در ۱۹۷۹، با وجود افزایش که در میزان کمک های شوروی و مبادلات بازرگانی با نیکاراگوئه به چشم میخورد، تعهد و درگیری مسکو، نسبتاً محدودتر شده است. گورباچف بهیچیز نظامی در حدی که برای دفاع از انقلاب در برابر کنتراها کافی باشد نیز مقدار ناچیزی کمک اقتصادی در اختیار ساندنیستها قرار می دهد. وی به حسی آگاه است که افزایش درگیری شوروی در نیکاراگوئه نه تنها فشار بیشتری بر اقتصاد کشورش وارد می سازد بلکه متضمن برهم خوردن روابط با کشورهای نظیر مکزیک که در استراتژی سیاست خارجی و اقتصادی مسکو صورت هدف عمده درآمده است، خواهد بود. بعبارت دیگر، گورباچف مایل است با درگیر شدن در ماجرا جوئی های پرهزینه و مخاطره آمیز در کشورهای فقیرتر آمریکای مرکزی، روابط با مکزیک را تضعیف نماید.

قابل ذکر است که کارشناسان و سیاست گزاران روسی از نیکاراگوئه بعنوان شوروی با «جهت سوسیالیستی» یاد نمی کنند و این امر موکد آنست که نیکاراگوئه در دیدگاه شوروی جای مهم و ویژه ای را احراز نکرده است. هنگامی که در آوریل ۱۹۸۵، پرزیدنت دانیل اورتگا در مسکو بود، گورباچف تنها پشتیبانی سیاسی «برای دفاع از انقلاب نیکاراگوئه را مطرح نمود و این پیام روشنی به ساندنیستها بود. مشعر بر اینکه رهبری شوروی آماده ارائه کمک مستقیم نظامی نیست. اتحاد جماهیر شوروی با هیچیک از کشورهای آمریکای لاتین حتی گویا قرارداد دوستی و همکاری ندارد.

از سال ۱۹۸۵ شماری از شخصیت های برجسته دولتی از کشورهای آمریکای لاتین (شامل آرژانتین، برزیل، مکزیک و اروگوئه) به شوروی سفر کرده اند و محور اصلی گفتگوهایشان، بهبود مناسبات اقتصادی و برقراری همکاری نزدیک تر در زمینه علوم و تکنولوژی بوده است. اتحاد شوروی احتمالاً بیچاره است از طریق اجرای پروژه های مشترک با همکاری کشورهای پیشرفته در جهان سوم به تکنولوژی هایی که موفق به کسب آن از غرب نشده است، دست یابد. ادوارد شواردنادزه وزیر خارجه شوروی، در اکتبر ۱۹۸۶ به مکزیک سفر کرد و در ماه مه ۱۹۸۷ همتای مکزیک وی در کاخ کرملین با گورباچف به گفتگو نشست. ضمن این سفر موافقتنامه جدیدی پیرامون همکاریهای فرهنگی علمی به امضاء رسید، و انتظار میرود که ارزش مبادلات تجاری میان دو کشور که در ۱۹۸۶، ۱۸ میلیون دلار بوده، در یک دوره پنج ساله به ۳۰۰ میلیون دلار بالغ گردد. گورباچف به وزیر امور خارجه مکزیک اظهار داشت هدف اتحاد جماهیر شوروی «ترتیب دادن یک رشته انقلابهای سوسیالیستی» در آمریکای لاتین نیست، زیرا این امر با «طرز تفکر جدید و کلا نظریه ای که در سیاست غربی به آن پای بندیم» مغایرت دارد. رهبر شوروی پشتیبانی خود را از روند صلح کوننادورا در آمریکای مرکزی ابراز نمود و اعلام داشت که علاقه ای به مداخلات در روابط ایالات متحده و آمریکای لاتین ندارد. گورباچف دعوت سازت به مکزیکوسیتی و همچنین برخی دیگر از پایتخت های آمریکای لاتین پذیرفته است. برنامه این سفر هنوز تنظیم نگردیده ولی تا پیلد ذکر ای دیدار با شوروی از ماناگوا بمیان نمانده و شایعات در مسکو حاکی از آنست که احتمالاً گورباچف حتی یک ملاقات تشریفاتی نیز در کوبا با فیدل کاسترو خواهد داشت. * گورباچف بوضوح در صدد است که اتحاد شوروی را قدرتی سهیم و فعال در روابط بین المللی معرفی کند و بموازات ادغام اتحاد جماهیر شوروی در اقتصاد جهان، خود را به نحوی از کشورهای تجدید نظر پس وادیکال تر جهان سوم دور سازد. همانگونه که یک گزارشگر غربی در نشان کرده، وزیر خارجه لیبی که همزمان با وزیر امور خارجه مکزیک مسکو بود، به حضور

گورباچف پذیرفته نشد و در حالیکه سفر شخصیت مکزیک با زتاب فزایدی در رسانه های گروهی اتحاد جماهیر شوروی داشت، تقریباً اشاره ای به دیدار وزیر خارجه لیبی از مسکو به میان نیامد. در آمریکای لاتین، مکزیک برای جا افتاده ترین پیوندهای اقتصادی با اتحاد جماهیر شوروی (و کوبا) به مهمترین قدرت منطقه ای در آمریکای مرکزی بشمار میرود، یکی از عوامل صاحب نفوذ در روابط میان کشورهای آمریکائی است، در طرح صلح میان قاره شرکت دارد، از نفوذ زیادی در نهضت عدم تعهد برخوردار است، و از بزرگترین کشورهای توسعه یافته با بقوه برای بازرگانی شوروی میباشد. بنابراین کشور در استراتژی سیاست خارجی شوروی هدف اصلی است. هر چند به تعبیر دقیق، کوبا نمیتواند در گروه کشورهای جهان سوم قرار گیرد زیرا به عنوان عضو کومکون، بخشی از نظامی است که روسها از آن سیستم جهانی سوسیالیست» یا «گروه مشترک المنافع سوسیالیستی»

می نامند، ولی به هر حال بهتر است در اینجا کوبا جزء جهان سوم محسوب شود و به اختصار برآوردی از مناسبات آن کشور با اتحاد شوروی در دوران حکومت گورباچف بعمل آید. با وجود برخی اختلاف نظرها و تنش های اولیه، کوبا قابل اعتمادترین متحد مسکو در جهان سوم بوده است. در دهه ۱۹۷۰، اتحاد جماهیر شوروی و کوبا دارای هدفهای مشترکی بودند و بمنظور تامین آن، همکاری و هماهنگی نزدیک داشتند (برای نمونه در انگولا و اتیوپی). در هر صورت، تحت رهبری گورباچف، اولویت های مورد نظر اتحاد جماهیر شوروی دستخوش تغییر شده و در نتیجه ممکن است شواهد بیشتری حاکی از تجدید تنش در روابط دو کشور پیدا شود. در اجلاس مجدد کنگره سوم حزب کمونیست کوبا، فیدل کاسترو پاره ای جریانات درون حزبی را که با نهضت مبارزاتی تازه اود در زمینه نظم و اخلاق مخالف است مورد حمله قرار داد. اینها آشکارا «... گروههایی از تکنوکرات ها... دارای تمایلات قوی نسبت به اتحاد شوروی و ارتباطات حرفه ای با آن کشور هستند».

در آوریل ۱۹۸۷، ویکتور چریکوف عضو پولیتبورو و رئیس سرویس امنیتی شوروی (KGB) هنگام دیدار از هاوانا، فیدل کاسترو را در جریان فعالیت های دولت شوروی در زمینه ایجاد تحولات بنیانی در ساختار اقتصادی کشور قرار داد. دو سال پیش از آنهم میخائیل سولومنتسوف، عضو دیگر پولیتبورو، در کوبا بود و طی نطقی اظهار داشت که «مهمترین وظیفه بین المللی» حزب کمونیست شوروی، تضمین «رشد اقتصادی» و «رفاه مردم» کشور است. ایگور لیگاکف دومین شخصیت مهم پولیتبورو، در نطقی خطاب به کنگره حزب کمونیست کوبا به ضرورت اصلاح اقتصاد ضعیف آن کشور اشاره کرد. در دو سال گذشته اقتصاد کوبا وضع رضایتبخشی نداشته و پیام کرملین این است که فیدل کاسترو همانگونه که گورباچف در مسکو تلاش می کند، باید به اوضاع کشور خویش سرو سامان بخشد. چیزی که به مشکلات فیدل کاسترو افزوده شده آنست که وی باید برای واردات نفتی از شوروی مبلغی بالاتر از قیمت های بازار بین المللی بپردازد، در حالیکه بهای شکر کوبا که از سوی اتحاد شوروی پرداخت میشود، در حد قیمت سال ۱۹۸۶ و برای پنج سال ثابت است.

بیان راههایی که دو رهبر بمنظور غلبه بر مشکلات مشابه در رابطه با ساختار اقتصادی اختیار کرده اند، مفید است. در حالیکه گورباچف در سطح محدود مکانیزم های بازار و سرمایه گذاری خصوصی را مطرح میکند، کاسترو اخیراً بازارهای بخش خصوصی روستائی را از میان برداشته، فروش خانه های خصوصی را غیرقانونی اعلام کرده، و اقتصاد را زیر کنترل مرکزی سخت تری قرار داده است. در شرایطی که گورباچف برای ایجاد تحرک در نیروی کار به انگیزه های اقتصادی روی می آورد، رهبر کوبا انضباط شدیدتری برقرار ساخته و در پی افزایش و بهبود تولید، به عوامل محرکه اخلاقی متوسل میشود. در چهارچوب روابط اقتصادی خارجی، گورباچف پیوند میان شوروی و کوبا را الگو و نمونه ای برای سایر کشورهای جهان سوم نمی داند، و حال آنکه کاسترو پیشنهاد می کند که نظیر مناسبات اقتصادی موجود بین دو کشور، میان شوروی و دیگر ممالک در حال توسعه نیز برقرار گردد. و بالاخره در صورتیکه رهبر کوبا همواره موضوع عدم پرداخت دیون بین المللی توسط کشورهای جهان را مطرح می کند، میخائیل گورباچف به نحوی راسخ، از یک راه حل سیاسی برای بحران بدهی ها جانبداری می نماید. در زمینه «نظم نوین اقتصاد بین المللی» که بسیار مورد توجه فیدل کاسترو می باشد، وی معتقد است که اتحاد شوروی بعنوان جزئی از «شمال صنعتی»، در مورد تخصیص درصدی از محصول ناخالص ملی خود به امر توسعه در جهان سوم، وظیفه و تعهدی مشابه قدرت های استعماری پیشین دارد. گورباچف ضمن ابراز پشتیبانی از «نظم نوین اقتصاد بین المللی»، برای اتحاد جماهیر شوروی این مسؤولیت را قائل نیست که همراه با قدرتهای «استعمارگرنو» که ممالک فقیرتر را استثمار کرده اند، سهمی از بار توسعه جهان سوم را به دوش گیرد. این اختلافات بارز و مشخص در برداشت و سیاست ها که نشان دهنده میزان تأثیر اولویت های اقتصادی داخلی بر پیوندهای اقتصادی خارجی شوروی است، با تجزیه و تحلیلی که از سیاست گورباچف در قبال جهان سوم، به عمل آمد، مطابقت دارد.

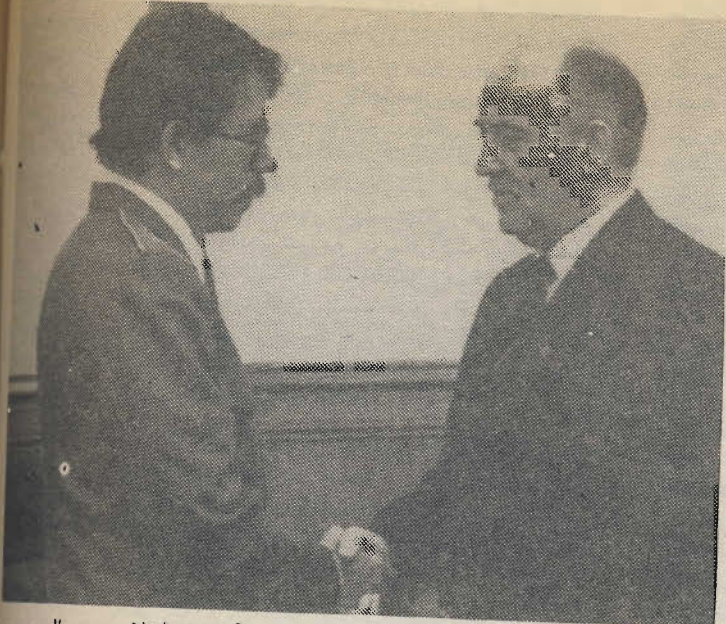
نتیجه

پدیده ای است که سیاست گورباچف در جهان سوم، وابسته و فرع بر هدفهای مهمتری است. اینکه امنیت ملی و منافع کشور بر هرگونه تعهد نسبت به سوسیالیسم در کشورهای در حال توسعه ارجحیت دارد و در حقیقت خط مشی اتحاد جماهیر با توجه به اهداف مذکور تنظیم می شود، مطلب تازه ای نیست و

*** گورباچف تشخیص می دهد که ابزار نظامی دیگر وسیله مفیدی برای کسب نفوذ پایدار در جهان سوم نیست و این درس را به بارزترین و دردناک ترین وجه در افغانستان آموخته است.**

*** حمایت زبانی از نظم نوین اقتصاد بین المللی و پاسخگویی مثبت به پیشنهادهای نهضت عدم تعهد و ابتکار صلح پنج قاره، ضمن آنکه در راستای تخفیف مشکلات جهان سوم است، بمنظور موجه جلوه دادن و اعتبار بخشیدن به اتحاد شوروی بعنوان يك قدرت جهانی صورت می گیرد.**

*** سیاست گورباچف در جهان سوم، وابسته و فرغ بردهای مهمتری است و امنیت ملی و منافع کشور بر هرگونه تعهد نسبت به سوسیالیسم در کشورهای در حال توسعه ارجحیت دارد.**



سابقه آن به دهه ۱۹۲۰ بر می گردد. الیزابت و الکنبر چگونگی قرار گرفتن جهان سوم در خدمت مصالح و منافع دولت شوروی و این نکته را که هرگونه دگرگونی سیاست مسکو منعکس کننده واکنش در برابر تحولات نظام بین المللی و اولویت های داخلی آن کشور است، به خوبی نشان می دهد. در نخستین سالهای پس از انقلاب ۱۹۱۷، مستعمرات، در راستای تحقق انقلاب جهانی، مهم تلقی میشدند. از اواخر دهه ۱۹۲۰ تا اواسط دهه ۱۹۵۰، این ایمان و اعتقاد به انقلاب جهانی، بخاطر روی آوردن استالین به هدف استقرار سوسیالیسم در يك کشور، به ضعف گرائید. در دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، خروشچف با مبارزه طلبیدن ساختار اتحاد غرب در سطح جهان و ارائه کمکهای عظیم به دست چینی از کشورهای در حال توسعه، برای رهائی شوروی از «محاصره سرمایه داری» تلاش می کرد. در دهه ۱۹۷۰، با دست یابی به برابری نظامی با ایالات متحده آمریکا، حکومت برژنف در صدد شناساندن کشورش به عنوان يك نیروی سیاسی همپراز آمریکا که نقشی موجه در صحنه جهان سوم دارد، برآمد. تنش زدائی (سیاسی، اقتصادی و نظامی) در روابط ابرقدرت ها هدف اصلی بود و در اوایل دوره تنش زدائی، مسائل جهان سوم در مرتبه دوم و پس از موضوع بهبود مناسبات با آمریکا قرار داده میشد. هر چند، حکومت نیکسون هیچگاه نمی خواست که اتحاد جماهیر شوروی از شرایطی برابر و متساوی با آمریکا برخوردار گردد بلکه امیدوار بود از طریق يك استراتژی زنجیره ای همراه با دیپلماسی پیچیده، روسها را از مناطقی که در آن جای بانی داشتند بیرون رانده و نفوذ کرملین را در جهان سوم محدود سازد. این استراتژی، در خاورمیانه بعد از جنگ اکتبر ۱۹۷۳، توأم با موفقیت بود و از آن پس، فقدان ضوابط مشخصی برای رفتار و عملکرد ابرقدرت ها در جهان سوم، موجب گردید که هر دو طرف مستقلاً برای بهره برداری از اختلافات و مسائل منطقه ای تلاش نمایند. در نهایت، سیاست شوروی در آنگولا، اتیوپی و افغانستان، به سست شدن روند تنش زدائی کمک کرد و با ورود ریگان به کاخ سفید، روابط دو ابرقدرت به حالت جنگ سرد گذشته بازگشت. با این ترتیب، در هر دوره، سیاست روسها نسبت به جهان سوم بر اساس فرصت طلبی و بیشتر در جهت بیش برد منافع دولت اتحاد جماهیر شوروی بوده است تا جهان سوم. از اواسط دهه ۱۹۸۰ نیز خط مشی مسکو در جهان سوم، بر همین اساس استوار بوده است. البته رسیدن به نتیجه ای که ذکر شد، مستلزم آنست که همه بیانیه ها و اظهارات گورباچف مورد بررسی قرار گیرد. چرا که رهبر جدید شوروی اغلب به وابستگی متقابل سیاست و اقتصاد جهانی و نیز لزوم يك کاسه کردن منابع بین المللی در جهت کمک به جهان سوم بمنظور چیره شدن بر قرض، فقر و گرسنگی، اشاره می کند. وادیم زاگلا دین، یکی از معاونان دفتر بین المللی حزب کمونیست، مشکلات جهانی را به صورت کلی و اصولی مورد بررسی قرار داده و بهمین لحاظ نیز برای رویارویی با مسائلی نظیر کاهش منابع نادر در مقابل افزایش جمعیت دنیا، شرایط ناشی از تأثیر بشر بر طبیعت، و موضوعات مربوط به امنیت بین المللی و غیره، راه حل های جامع و اصولی را پیشنهاد می کند. ظاهراً نظریات ابراز شده از سوی گورباچف و زاگلا دین به اظهارات جیمی کارتر در اوایل زمامداریش شباهت دارد که منعکس کننده توجه به مسائلی مانند وابستگی های متقابل در سطح جهانی و تقسیم دنیا به شمال و جنوب بود. منظور این نیست که گفته شود گورباچف برای پنهان

داشتن هدف اصلی اتحاد شوروی یعنی گسترش انقلاب سوسیالیستی، تبلیغات و سخن بردازیهای گمراه کننده متوسل میگردد. گریه بیانات وی ممکن است نشان دهنده برداشت درستی از پیچیدگی های مسائل بین المللی باشد ولی حاکی از تغییر در رده بندی منافع اتحاد جماهیر شوروی در رابطه با جهان سوم نیست. برعکس، گورباچف این نکته را در می یابد که چنانچه شوروی مایل به افزایش نفوذ خود در جهان سوم باشد (و او مسلماً چنین چیزی را برای کشورش می خواهد)، در اینصورت اتخاذ يك استراتژی جدید متفاوت با استراتژی های گذشته ضرورت خواهد داشت.

گورباچف تشخیص میدهد که ابزار نظامی دیگر وسیله مفیدی برای کسب نفوذ پایدار و پادوام در جهان سوم نیست (درسی که به بارزترین و دردناک ترین وجه در افغانستان آموخته شد). او همچنین می داند که سیطره نفوذ ایالات متحده در جهان سوم، بیش از همه ناشی از اقتصاد نیرومند آمریکاست و بنابراین اتحاد جماهیر شوروی برای آنکه بتواند در سیاست جهانی بنحوی مؤثر با ایالات متحده رقابت کند، باید به تقویت اقتصاد و نیروهای تولید بردها همانگونه که گفته شد، گورباچف خاطر نشان ساخته است که شوروی برای میان بردن ناخرسندیهای داخلی و اینکه قادر به ایفای نقش بین المللی يك قدرت واقعی باشد، باید به سطوح تولید در معیار جهانی دست یابد.

گورباچف استراتژی سیاسی را در جهت افزایش نفوذ شوروی در جهان سوم و بمنظور رقابت با ایالات متحده به کار گرفته است. حمایت زبانی از نظم نوین اقتصاد بین المللی و پاسخگویی مثبت به پیشنهادهای نهضت عدم تعهد و ابتکار صلح پنج قاره، ضمن آنکه در راستای تخفیف مشکلات جهان سوم است، برای موجه نشان دادن و اعتبار بخشیدن به اتحاد جماهیر شوروی بعنوان يك قدرت جهانی صورت می گیرد. گورباچف از جمله سیاستمداران معتقد به کاربرد قدرت است، منتها سیاستمداری با خمیره تازه. وی حتی با وجود حضور نیروهای روسی در افغانستان، توانسته است بر جنبش اتحاد شوروی بیافزاید. هم اکنون بسیاری از شخصیت های اسرائیلی و آمریکائی، این حق را برای شوروی قائل شده اند که در يك کنفرانس بین المللی بمنظور حل مشکل خاورمیانه شرکت داشته باشد، شمار زیادی از کشورهای آسیا و حوزه اقیانوس آرام، اتحاد شوروی را طرف بازگانی سودمنشی حساب میاورند و کشورهای بزرگتر آمریکای لاتین سرگرم تقویت پیوندهای سیاسی و اقتصادی با مسکو هستند. سیاست خارجی شوروی همواره بر طبق شرایط و احوال داخلی و ساختار متحول نظام بین المللی تنظیم شده است. مشکلات اقتصادی داخلی و نیز پیچیده و غیر قابل پیش بینی بودن جریانات سیاسی در جهان سوم، به شکل گرفتن يك سیاست خارجی واقع بینانه تر، ملایم تر و محتاط تر در کرملین کمک کرده است. مادام که این عوامل در کارند و گورباچف زمامدار است، بهترین فرصت برای کاهش تنش های بین المللی و تخفیف باره ای از مشکلات موجود در جهان سوم که ناشی از رقابت ابرقدرت هاست، وجود دارد، مشروط بر آنکه شخص مناسبی در کاخ سفید باشد. باید در انتظار نتیجه انتخابات آینده ریاست جمهوری آمریکا بود.

* تاریخ انتشار این مقاله، اکتبر ۱۹۸۷ است.